

عصیان در متون حماسی ملی ایران  
(انگیزه‌های خویشاوندگشی)

نسیم غیبی<sup>۱</sup>

دانشجوی کارشناسی ارشد نقاشی ایرانی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

دکتر مهدی میرزارسول زاده<sup>۲</sup>

پژوهشگر مرکز پژوهش‌های فرهنگی آذربایجان دانشگاه محقق اردبیلی

---

۱. Nasimart۱۴۰۰@gmail.com

۲. Mehdi.mirza.r@gmail.com

## چکیده:

عصیان اساس و بن‌مایه حماسه و عامل پیش‌برنده آن است. کارکرد عصیان در حماسه مانند پیرنگ در داستان است که توالی منطقی رخدادها را سامان می‌بخشد. به بیان دیگر در صورت فقدان عصیان، حماسه قادر به سیوروت نیست. هر متن حماسی، بازتاب دهنده تقابل طرفینی است که در ذات خود برهم‌اند و باهم بودن‌شان از نظرگاه فلسفی امری محال است. طرفینی که از ژرف‌ساخت روان آدمی برآمده، در جهان متن تبلور یافته‌اند. دو ساحتی بودن روان انسان که فضیلت و رذیلت را توأمان در خود جای داده، نسخه نخستین و نانوشته جهان حماسی است که بعدها به مدد قریحه حماسه‌پردازان در قالب متون تجلی می‌یابد. یکی از انواع این عصیان‌ها در متون حماسی خویشاوندکشی است که علل و انگیزه‌های مختلفی دارد که در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته است. برای گردآوری داده‌های پژوهش حاضر، هجده منظومه حماسی ملی ایرانی (شاهنامه فردوسی، گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، کوش نامه، بانوگشسب‌نامه، برزنامه، کک کوهزاد، فرامرنامه بزرگ، بهمن‌نامه، شهریارنامه، جهانگیرنامه، شبرنگ‌نامه، بیژن‌نامه، کک کوهزادنامه، بربیان‌نامه، داستان پتیاره، تهمینه‌نامه، تهمینه‌نامه بلند، رزنامه شکاوندکوه) که دربردارنده بیش از صد هزار بیت است، مورد کاوش قرار گرفت و پس از مطالعه دقیق متون یادشده، این نوع عصیان فقط در شاهنامه و کوشنامه یافت شد.

**واژگان کلیدی:** انسان، عصیان، ادبیات، حماسه، خویشاوندکشی.

## مقدمه

عصیان، گونه‌ای هنجارگریزی است و هنجارگریزی یعنی گریختن از دام عادات مألوف و عرف‌های موجود در جامعه که باعث برجسته‌سازی است. یعنی وقتی رفتاری برخلاف سایر رفتارها از کسی سر می‌زند، موجبات شگفتی را فراهم می‌سازد و این شگفتی‌سازی باعث جلب توجه به رفتار جدید می‌شود. انسانی که عصیان می‌کند، درک عمیق و دقیقی از شرایط موجود دارد و بارها این شرایط را تحمل کرده است. در انسان عاصی، «با از دست رفتن شکیبایی، واکنشی آغاز می‌گردد که می‌تواند به همه چیزهایی که تا آن دم پذیرایشان بوده، تسری یابد» (کامو، ۱۳۷۴، ص. ۱۲).

اغلب دگراندیشان اهل عصیان بوده‌اند. جستجوها و تلاش برای کشف آتش، ساختن چرخ، تهیه لباس، ساختن خانه‌ها و کاخ‌های بزرگ و در سر پروراندن اندیشه‌ها و آرمان‌های بلند، همه عللی بر عصیان انسان بر علیه شرایط طبیعی، آب و هوا و اقلیم است. انسان برای خود گرمایش و سرمایش مطلوب تدارک می‌بیند؛ امنیت خود را افزایش می‌دهد و حتی به مدد ممارست در انجام ورزش‌های سنگین، زور بازوی خویش را از آنچه به طور طبیعی به وی داده شده، ارتقا می‌دهد و بدین ترتیب با چاره‌گری و ذوق، بر قوانین حاکم بر زمین و زندگی عصیان می‌کند. حماسه‌های ملی ایرانی مانند همتایانشان در ادبیات ملل دیگر، حاصل عصیان است. عصیان دارای دو گونه است: «اهورایی» و «اهریمنی». عصیانی که بیانگر دو ساحتی بودن روان انسان است.

«اعتقاد به دوگانگی در مبادی خیر و شر از معتقدات قدیم آریائیان محسوب می‌شود. بدیها و خوبی‌ها هر یک منشائی بود که با یکدیگر دائم در جنگ بودند قوای خیر باعث سعادت و قوای شر مسبب تیره بختی افراد بشمار می‌رفت مظاهر خیر روز و فصول معتدل و فراوانی و تندرستی و زیبایی و راستی و مظاهر شر، شب و زمستان و خشکسالی و قحط و امراض و زشتی و دروغ و امثال آنها بوده است.» (معین، ۱۳۶۳، ص. ۴۲) آدمی آمیزه‌ای از فرشته و شیطان است؛ نه دیو است و نه فرشته

فرشته. به بیان دیگر، به همان گونه که آدمی مجبور مختار است، معصوم عاصی نیز هست. چنانکه اگر به سیاوش مدال عصمت داده شود، باید به سودابه نیز مدال عصیان داده شود؛ چون عصیان یکی از صفات برتر انسان در حماسه‌هاست.

## ۱- روش‌شناسی انجام پژوهش

روش انجام پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی است. در گام نخست هجده منظومه حماسی ملی ایرانی به عناوین شاهنامه فردوسی، گرشاسپ نامه اسدی طوسی، کوش نامه، بانوگشسب نامه، برزنامه، کک کوهزاد، فرامرنامه بزرگ، بهمن نامه، شهریارنامه، جهانگیرنامه، شبرنگ نامه، بیژن نامه، کک کوهزادنامه، بربیان نامه، داستان پتیاره، تهمینه نامه، تهمینه نامه بلند، رزمنامه شکاوندکوه، در مجموع بالغ بر صد هزار بیت مورد مطالعه قرار گرفته، داده‌های مورد نظر استخراج شده است. سپس در گام بعد یافته‌های پژوهش طبقه‌بندی شده‌اند.

## ۲- عصیان فردی و اجتماعی

عصیان اجتماعی همان است که در ادبیات سیاسی امروز از آن به «انقلاب» تعبیر می‌شود. تاریخ مشخصی برای ورود این واژه به ادبیات سیاسی وجود ندارد. هرچند کاربرد آن در ادبیات تمدن‌های کهن بر پژوهشگران آشکار است. این واژه «در ابتدا در علم ستاره‌شناسی به منظور توصیف گردش قانونمند و گریزناپذیر سیارات استفاده می‌شده و از این دیدگاه، انقلاب حرکت از یک نقطه آغاز بر مدار و بازگشت به همان نقطه اولیه در پایان بوده است. [انقلاب] در مهندسی به معنای یک واحد از حرکت دورانی قلمداد می‌شده است. اما از لحاظ مفهوم، معنای آغازین انقلاب به اندیشه‌های کلاسیک چینیان و یهودیان برمی‌گردد. شکل کامل‌تر آن اما در اندیشه یونان باستان دیده می‌شود. تقریباً از زمان آغاز سنت فکری غرب، پدیده انقلاب موضوع تحقیق فیلسوفان و مورخان بوده است. افلاطون و ارسطو اولین کسانی بودند که به انقلاب به مثابه مسئله‌ای نظری توجه کردند و با توجه به شواهد، توسیدید اولین کسی بود که با انقلاب برخوردی تاریخی داشت. اگرچه یونانی‌ها انقلاب‌های زیادی داشته‌اند، واژه واحدی برای آن نساخته بودند. اندیشمندانی چون هرودوت، توسیدید، افلاطون و ارسطو هر کدام از واژگان و اصطلاحاتی استفاده می‌کردند و از آن معانی خاصی همچون قیام، دگرگون کردن دولت، تغییر نظام حکومتی و از این قبیل اراده می‌کردند» (کسرائی، ۱۳۸۹، ص. ۱۱۶-۱۱۵).

عصیان فردی نیز عصیانی است که ناظر و استوار بر اهداف و اقدامات یک فرد انسانی است. افراد عاصی در متون حماسی ملی که با هدف تحصیل قدرت مبادرت به عصیان می‌کنند، اغلب از میان پهلوانان و وزیران و شاهزادگان هستند. زیرا یک فرد عادی و عامی از چنان جایگاه و پایگاهی در ساختار قدرت برخوردار نیست که بتواند چنان اهدافی را محقق نماید. خویشاوندکشی یکی از انواع عصیان فردی است.

## ۲-۱- خویشاوندکشی

تجاوز به حق حیات هر موجودی بویژه انسان علاوه بر منع و نکوهش شدید توسط همه ادیان، امروزه عملی مجرمانه و قابل پیگرد قانونی است و مبادرت به این امر، عصیان بر قاعده انسانیست، توصیه اکید ادیان و سایر موازین حقوقی قلمداد می‌شود. «بررسی رفتار مجرمانه قتل عمد از آن جهت شایسته توجه است که در این قسم از جرایم، مهم‌ترین حق انسان یعنی حق حیات که زیربنای حقوق دیگر است، مورد تجاوز قرار می‌گیرد» (قپانچی، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۷).

آنچه از یافته‌های پژوهشگران برمی‌آید اینکه دین زرتشت و کتاب مقدس آن، اوستا قتل را مردود دانسته و قوانینی در مجازات قاتل وضع کرده‌اند. همراستا با آن شاهد هستیم که «در نظام‌های مختلف حقوقی از دوران باستان تا کنون قتل نفس شدیدترین و نکوهیده‌ترین جرم تلقی شده است. در نظام حقوقی یهود این جرم بسیار نکوهیده و دارای شدیدترین مجازات است» (سلیمانی، ۱۳۸۴، ص. ۲۱۶). در میان ادیان ابراهیمی «اسلام اهمیت بیشتری به این مسئله داده تا آنجا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسان‌ها شمرده است» (غفوری‌نژاد و رسول‌خانی‌شهبانی، ۱۳۸۸، ص. ۱۳۷).

در متون حماسی موارد متعددی یافت می‌شود که پهلوان یا پادشاهی به قتل یکی از نزدیکانش فرمان داده یا شاهزاده‌ای با انگیزه تحصیل قدرت به قتل پدرش دست یازیده است. چنین مواردی از دیدگاه پژوهش حاضر عصیان عامل یا امر قتل است که اراده‌ای اهریمنی در ورای آن قرار دارد. باید توجه داشت که گاهی توجیهی برای چنین اقداماتی در ذهن مرتکب صورت می‌بندد و می‌کوشد تا اقدام خود را به اعمال و اهدافی اهورایی مستند کند. اما مسلم است که هر هدفی، هرچند موجه نمی‌تواند وسیله را توجیه کند. صرف نظر از اینکه مبادرت به قتل خویشاوندان بویژه اقوام درجه اول عصیانی ناپسند و نابخشودنی است، از منظر دیگری رفتاری شایان دقت و بررسی است. «خانواده در عین حال که کانون محبت است، علت ناکامی‌های بسیاری است که به منظور اجتماعی کردن کودک بر او تحمیل می‌شود. محبت کودک به پدر و مادر خود طبیعی است ولی کینه او هم به آنان به همان سان طبیعی است. محبت برادر به برادر طبیعی است، ولی همانقدر کینه و حسادت طبیعی است. بدین ترتیب روح ما پیوسته جولانگاه این نیروهای متضاد است. مهم‌ترین صفت روح آدمی کشمکش و تنازع است و همین مهم‌ترین صفت تراژدی بزرگ است. تراژدی بزرگ بر کشمکش‌های روح آدمی مبتنی است. این است که بیش از انواع دیگر هنر به روح ما نزدیک می‌نماید» (صناعی، ۱۳۷۰، ص. ۳۱۶). در ادامه موارد متعدد اقدام به کشتار خویشاوندان همراه با انگیزه‌ها و نتایج بعد از واقعه توصیف و تحلیل شده است.

## ۲-۱-۱-۱- وسوسه ابلیس

### ۲-۱-۱-۱- عصیان ضحاک بر جان پدر

ضحاک نیز فریب ابلیس را خورد و پدرش را به کام مرگ فرستاد. ابلیس ابتدا از ضحاک قول گرفت تا وی هرآنچه را که ابلیس گوید، گوش فرا دهد و به انجام برساند. ضحاک چنین کرد و سوگند خورد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، جلد ۱: ۹۱) ضحاک ابتدا از پدرکشی ابا نمود ولی ابلیس سوگند وی را خاطر نشان نمود و او را ملزم به انجام این کار کرد و در نهایت ضحاک تسلیم خواسته ابلیس شد و دستش به خون پدر آلوده گشت (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، جلد ۱: ۳۷/۱۱۱).

## ۲-۱-۲-۲ حسادت

### ۲-۱-۲-۱-۲ عصیان برادران فریدون بر وی و قصد کردن بر جان او

زمانی که فریدون در تاخت به سوی ضحاک بود، سر راه در جایی به نام «نونند» اتراق کرد. شب هنگام ماهرویی از جانب سروش بر فریدون فرود آمد تا به او افسونگری بیاموزد. برادران فریدون بر بخت بلند او حسادت ورزیدند و قصد جانش را کردند ولی فریدون با افسون، خطر را بر طرف کرد و عصیان برادرانش را به رویشان نیاورد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۳/۲۹۲۶۷)

### ۲-۲-۱-۲-۲ عصیان سلم و تور بر پدر و جان برادرشان ایرج

فریود معتقد است که «زندگی اولیه بشر به صورت گله‌ای است. در ابتدا پسران با حسد بردن بر موقعیت گروهی پدر قدرتمند که سهم غالب خوردنی و تصاحب ماده‌ها را داراست، او را می‌کشند و می‌خورند. بعد آنکه قدرتمندتر است ماترک را تصاحب می‌کند. این واقعه سرآغاز رشته‌ای است که از ابتدای هستی اجتماعی انسان تا انتهای آن ادامه می‌یابد». (ادلر، ۱۳۶۱، ص. ۱۴۹) همین حسد آغازگر تراژدی ایرج در شاهنامه است. بر اساس آنچه در شاهنامه آمده، فریدون جهان را به سه قسمت تقسیم کرد و هر یک را قلمرو یکی از پسرانش قرار داد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳۲-۴۲۲/۱۰۹-۱۰۸) ولی سلم از این تقسیم‌بندی راضی نشد و به ایرج حسادت کرد و پیامی به برادرش تور فرستاد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۱۰-۳۰۶/۱۰۹) سلم و تور با هم دیدار کردند و موبدی تیزرو گزیدند تا موضوع همداستان بود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۱۰-۳۰۶/۱۰۹) سلم و تور با هم دیدار کردند و موبدی تیزرو گزیدند تا موضوع ناراضیتی‌شان از نحوه تقسیم سرزمین‌ها را به آگاهی پدرشان فریدون برساند. موبد با شرم، پیام را به فریدون رساند (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۷۸-۳۶۷/۱۱۳-۱۱۲) و با پیامی از فریدون باز می‌گشت و فریدون ماجرا را با ایرج در میان گذارد. ایرج به پدر پیشنهاد کرد تا بی‌سپاه به دیدار برادرانش رود و از در صلح درآید. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۲۳-۴۱۹/۱۱۶) فریدون نیز نامه‌ای پندمند به سلم و تور نوشت و به همراه ایرج برایشان فرستاد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۴۹-۴۳۴/۱۱۷)

اما سلم و تور برادر را با خشم و کینه پذیرا شدند. سپاهیان سلم و تور، با دیدن ایرج وی را سزاوار پادشاهی دیدند و سلم چون چنین دید تور را از عصیان لشکریان ترساند و پیشنهاد کشتن ایرج را به وی داد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۷۱-۴۵۴/۱۱۸-۱۱۹) فردای آن روز سلم و تور با ایرج به مشاجره پرداختند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۸۲-۴۷۸/۱۱۹) ایرج تور را به آرامش دعوت کرد و به او گفت که هیچ علقه‌ای به تاج و تخت ایران زمین ندارد و حاضر است آن را به برادرانش وانهد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۹۲-۴۸۳/۱۲۰-۱۱۹) با وجود نهایت نرمی و لطافتی که ایرج با برادران رفتار کرد، سخنان وی تور را خوش نیامد و قصد جان وی نمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۹۷-۴۹۳/۱۲۰) ایرج سعی کرد برادر را از کشتن وی باز دارد ولی موفق نشد و به دست برادرانش کشته شد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۰۹-۴۹۸/۱۲۱-۱۲۰)

### ۲-۲-۱-۲-۲ عصیان افراسیاب بر جان سیاوش

پس از اینکه سیاوش شهر سیاوش گرد را بنا نهاد، افراسیاب، برادرش کرسیوز را بدانجا فرستاد. کرسیوز چون شکوه و عظمت شهر را دید، به سیاوش حسادت ورزید و ازو کینه به دل گرفت و این حسادت آغاز روزگار ناخوش دیگری برای سیاوش بود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۶۴-۱۷۶۱/۳۲۲-۳۲۱) چون کرسیوز هنرنمایی سیاوش را در نبرد با دمو و گروهی دید، آتش کینه‌اش تیزتر شد و در راه بازگشت از سیاوش گرد، همراهان خویش را از خطری که از جانب سیاوش متوجه ایران بود؛ آگاه نمود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۸۴۰-۱۸۳۹/۳۲۷) و چون نزد افراسیاب بازگشت، شبانه و در خلوت وی را نسبت به سیاوش بدبین نمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۸۵۹-۱۸۵۲/۳۲۸)

افراسیاب را با شنیدن سخنان نادرست کرسیوز اندوه فراوانی درگرفت و سه روز به چاره اندیشیدن مشغول شد و به این نتیجه رسید که چون سیاوش تا به حال بدی در حق او و توران نکرده، اگر مورد بدی واقع شود، همه بزرگان افراسیاب را گناهکار خواهند دانست. بنابراین تصمیم گرفت وی را به ایران بازگرداند. کرسیوز افراسیاب را این کار بازداشت و افراسیاب نیز پذیرفت ولی شتاب در این کار را مناسب ندانست. اما کرسیوز باز آرام نگرفت و افراسیاب را به اقدامی سریع علیه سیاوش شوراند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۹۰۵-۱۹۰۳/۳۳۱) افراسیاب کرسیوز را به دنبال سیاوش فرستاد تا او را با خود به نزد وی آورد. کرسیوز چُنین کرد، ولی سیاوش غمین گشت و با خود اندیشید که حتما رازی نهفته در این دعوت وجود دارد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۹۴۲-۱۹۴۳/۳۳۳) کرسیوز به دروغ سیاوش را از خطری که از طرف افراسیاب وی را تهدید می‌کرد، بیمناک نمود و وی را از رفتن به توران و نزد افراسیاب منع کرد. سیاوش نیز نامه‌ای به افراسیاب نوشت و بیماری فرنگیس را بهانه ساخت و اجابت نکردن دعوت افراسیاب را عذرخواه شد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۰۵۳-۲۰۴۷/۳۴۰) سپس کرسیوز نزد افراسیاب رفت و بدو اطلاعات اشتباه داد و خشم افراسیاب را بر سیاوش برانگیخت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۰۶۷-۲۰۵۹/۳۴۱-۳۴۰) فرنگیس از رنگ رخساره سیاوش به ماجرای شوم پی برد و همان شب سیاوش خوابی وحشتناک دید و خبر رسید که افراسیاب با سپاهی انبوه در راه است. کرسیوز پیکی را به سیاوش رساند و وی را به فرار ترغیب نمود. سیاوش فریب وی را خورد و با فرنگیس وداع نمود و روی به ایران نهاد و با لشکر افراسیاب روبه‌رو شد. سیاوش را دست‌بسته و کشان‌کشان به سیاوش گرد بردند و افراسیاب دستور داد تا سر از بدنش جدا سازند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۱۸۸-۲۱۷۹/۳۵۰) اما فرنگیس خود را به معرکه رساند و در پای پدر افتاد تا از خون سیاوش بگذرد و باعث تیره بختی دختر خویش نشود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۲۶۰-۲۲۳۶/۳۵۵-۳۵۴) افراسیاب بعد از شنیدن سخنان سوزناک فرنگیس در حال پشیمانی بود که کرسیوز نگاه به گروهی انداخت بدین معنی که تا افراسیاب پشیمان نشده، کار سیاوش را یک سره کند. گروهی و کرسیوز سیاوش را کشاکش‌کشان تا دشت بردند و گروهی سر از تن سیاوش جدا ساخت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۲۸۷-۲۲۸۰/۳۵۷-۳۵۶)

## ۲-۱-۲-۴ - عصیان شیرین و قصد جان مریم نمودن

شیرین بر مریم رشک می‌برد و حسادت می‌نمود، بنابراین جام زهری به وی نوشاند و جانش را گرفت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۵۱۲-۳۵۱۵/۲۶۹-۲۷۰)



## ۲-۱-۲-۵- عصیان کوش بر معشوقه دخترش

کوش دلباخته دختر خویش شد و هدایا و گنج بسیار به او پیشنهاد داد، ولی دخترش نپذیرفت. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۸۴۶-۴۸۴۱) چندی گذشت و دختر کوش چون از پدرش ایمن شد، دلباخته کنیاش شد و با وی هم‌آغوشی نمود و نهانی پسری زاد. کوش از ماجرای خبردار شد و برآشفته ولی چیزی به دخترش نگفت و قصد فریب وی را نمود تا معشوقه وی را بیابد. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۸۷۶-۴۸۵۲) کوش چون این را شنید، دژم فرستاده‌ای نزد کنیاش فرستاد و وی را باز خواند. سپس سر وی را از تنش جدا کرد و سر بریده را از گردن دخترش آویخت. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۸۸۴-۴۸۷۹)

## ۲-۱-۳- کین

## ۲-۱-۳-۱- عصیان فریدون بر سلم و تور

تور به کشتن ایرج بسنده نکرد و سر وی را شکافت و مغز برادر را با پیامی حاوی سخنان نیشدار و طعنه‌آمیز نزد پدر فرستاد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۱۸-۵۱۵/۱۲۱) فریدون بعد از دیدن سر بریده ایرج، سلم و تور را نفرین کرد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۵۵۳-۵۵۹/۱۲۳-۱۲۴) فریدون در شبستان ایرج کنیزی خوب‌روی یافت که از ایرج باردار بود. کنیزک دختری زایید و چون هنگام شویس شد، فریدون وی را به همسری پشنگ درآورد. پشنگ صاحب پسری شد که فریدون وی را منوچهر نامید و هنرهای زمانه را به وی آموخت و تخت و تاج را به وی داد و سپاهیان نیز با وی هم‌آواز شدند. خبر بر تخت نشستن منوچهر و فر و کر او به گوش سلم و تور رسید و آنها را به چاره‌جستن واداشت. آن دو چاره‌ای جز این نیافتند که از سر پوزش و صلح‌جویی فرستاده‌ای نزد فریدون گسیل دارند و عصیانشان را نتیجه جبر روزگار و قضا و سرنوشت بخوانند و خدانت‌رس بودنشان در کشتن ایرج را به دیوی که بر دل و جان آنها رخنه کرده‌بود، نسبت دهند. آنها از پدر خواستند تا منوچهر را نزدشان بفرستد تا درخت کین را ریشه‌کن سازند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۴۶-۶۲۵/۱۳۰-۱۲۹) فریدون پس از آنکه به پیام سلم و تور گوش فرا داد، پاسخی تند به آنان داد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۹۱-۶۷۷/۱۳۲-۱۳۱) سلم و تور چون از اراده فریدون و منوچهر در گرفتن انتقام خون ایرج خبردار شدند، تنها چاره راه را در لشکرکشی به ایران یافتند. فریدون باخبر شد و منوچهر را به دشت فرستاد و نبرد آغاز شد. به نظر فردوسی، منوچهر از هر نظر بر سلم و تور برتری داشت چون گیتی با وی بر سر مهر بود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۴۹/۱۴۱) تور شبانه با لشکری بر اردوی منوچهر شبیخون زد. منوچهر آگاه شد و کمین کرد و تور را به محاصره خویش درآورد و با پرتاب نیزه‌ای تور را به زمین افکند و سر از تنش جدا ساخت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۷۷-۸۷۲/۱۴۳) منوچهر سپس پیروزنامه این نبرد را به گوش پدر رساند. فردوسی معتقد است هرچند گناه عصیان فرزند بر دین و آیین و نافرمانی از پدر گران است، ولی مرگ فرزند برای پدر جانسوز است. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۹۸/۱۴۵)

سلم نیز از ماجرای کشته‌شدن تور آگاه شد و قصد دژ الان نمود ولی قارن پیشدستی کرد و قبل از وی دژ را فتح نمود. قارن به نزد منوچهر بازگشت و از آمدن کاکوی نبیره ضحاک به یاری سلم، خبر یافت. کاکوی و منوچهر به نبرد ایستادند و کاکوی پس از نبردی سخت به دست منوچهر کشته شد. سلم قصد فرار کرد و منوچهر از پی او تاخت و جانش را گرفت. (ر.ک: کاکوی)

فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۹۶-۱۵۱/۹۸۶) بعد از مرگ سلم، لشکریان وی اظهار بی‌گناهی نمودند و مطیع منوچهر شدند. این در واقع عسیانی بود بر پادشاه مخلوع و کُشته‌شده. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۰۰۸-۱۵۲/۹۹۷-۱۵۱) منوچهر خبر پیروزی نهایی بر سلم و تور و پایان غائله را با نامه‌ای به آگاهی فریدون رساند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۰۳۲-۱۵۴/۱۰۳۱)

## ۲-۱-۳-۲ عسیان همسر اردشیر بر جان وی

چون اردشیر جان اردوان را ستاند، دختر او را به همسری گرفت و دو پسر وی را در بند کرد. اما دو پسر دیگر اردوان به هند گریختند. یکی از این دو زهری کشنده به خواهرش فرستاد و از وی خواست تا به این ننگ پایان دهد و زهر را به خورد اردشیر درآرد. وی چنین نمود و در جامی شربت و زهر را آمیخت و به دست اردشیر داد. جام از دست اردشیر افتاد و شکست و دختر اردوان را بیم و اضطرابی شدید در بر گرفت. اردشیر به وی بدگمان شد و چهار مرغ خانگی آوردند و مرغان چون از شیرینی آغشته به محتوی جام خوردند، مردند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۱-۱۹۶/۳۴-۱۹۵) اردشیر چون چنین دید، با بزرگان به مشورت نشست و به گران‌خوار موبد دستور داد تا سر از تن وی جدا کنند. دختر اردوان به موبد گفت که از اردشیر باردار است و بدو التماس نمود تا زمان زایمان جانش را بر وی ببخشد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۵۳-۱۹۷/۵۰-۱۹۶) موبد دوان نزد اردشیر رفت و ماجرای بارداری همسرش را به وی گفت اما اردشیر اعتنایی ننمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۵۵-۱۹۷/۵۴)

## ۲-۱-۳-۳ عسیان گردیده و شوی‌گشی وی

خسرو در کین‌خواهی از خالان خود ابتدا دستور کشتن بندوی را صادر نمود ولی گسته‌م گریخت و با گردیده وصلت نمود. خسرو نامه‌ای به گردیده نوشت و از وی خواست که گسته‌م را به قتل برساند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۹۶۶-۲۹۵۹/۲۲۵-۲۲۴) گردیده نیز چنین کرد و گسته‌م را در خواب و در حال مستی خفه نمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۰۰۸-۳۰۰۰/۲۲۸-۲۲۷)

## ۲-۱-۴-۲ آز

## ۲-۱-۴-۱ عسیان رستم بر جان سهراب

با توجه به ابیات موجود شاهنامه زمانی که رستم از وجود پهلوان ترک خبردار شد، احتمالی دور داد که این پهلوان سهراب باشد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۲۰-۱۴۴/۳۱۳-۱۴۳) اما خردگریزی و آز‌مانع شد تا رستم فرزند خویش را باز نداند. (ر.ک:



فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۷۳-۶۶۹/۱۷۲-۱۷۱) رستم که آوازه سهراب را از رودابه شنیده و پیشتر، آن را به گیو گفته بود، این بار همان ویژگی‌ها را که رشد و جنگاوری وی در کم‌سالگی است، به کاوس نقل می‌کند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۳۸-۱۷۶/۷۳۷)

سهراب نیز حدس زده که هم‌آورد او پدرش رستم است ولی هومان سعی می‌کند تا حدس و گمان وی را خنثی سازد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۸۹-۷۸۰/۱۸۰) مهر رستم بر دل سهراب افتاد و از جنگیدن با وی شرم نمود. بنابراین به رستم پیشنهاد صلح داد تا کس دیگری از ایرانیان به جای رستم به نبرد با وی نماینده شود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۹۹-۷۹۲/۱۸۱-۱۸۰) اما رستم پیشنهاد وی را نپذیرفت و بر جنگیدن اصرار کرد و در نبرد دوم، سهراب به دست رستم کشته شد. با اینکه در خصوص فرجام تلخ سهراب و کشته‌شدنش به دست پدر آزمندی رستم انگیزه اصلی فرزندکشی است و فردوسی نیز با این انگیزه همدستان است، ولی باید سایر لایه‌های روانی دخیل در رخداد را نیز بررسی کرد. «یکی از گره‌های بزرگ روان آدمی، حسادت نسل پیر به نسل جوان است ... [و] موضوع داستان رستم و سهراب چیزی جز بیان این عقده روانی نیست. همچنین این عقده روانی را در رفتار گشتاسب با پسر خود اسفندیار به بهترین وجه می‌توانیم دید. فاجعه رستم و اسفندیار را در حقیقت گشتاسب به وجود می‌آورد و در حقیقت قاتل اسفندیار هم اوست» (صناعی، ۱۳۷۰، ص. ۳۱۷).

## ۲-۱-۴-۲ - عصیان همای بر جان فرزند خویش

همای از پدرش بهمن باردار شد و بهمن به وی سفارش کرد که چه فرزند پسر باشد و چه دختر، فرمانروای ایران شود. پس از مرگ بهمن، همای پنهانی، فرزندی پسر به دنیا آورد اما نمی‌خواست تاج و تخت را از دست بدهد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۰-۴۸۸/۱۶) چون نوزاد هشت‌ماهه شد، هما به نجار دستور داد تا صندوقی بسازد و نوزاد را در آن صندوق نهاد و به رودخانه سپرد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۳۲-۴۸۹/۲۱) کودک را پیرمردی گازر یافت و به خانه برد و نامش را داراب نهادند.

## ۲-۱-۴-۳ - عصیان گو و طلخند بر جان هم

جمهور پادشاه هند فرزندی به نام گو داشت. پس از مرگ جمهور، همسرش با مای -برادر جمهور- ازدواج نمود و از وی نیز صاحب پسری شد به نام طلخند. بعد از مرگ مای، گو و طلخند بر سر قدرت به رقابت برخاستند و هر یک به تنهایی نزد مادر می‌رفتند و از وی می‌پرسیدند که پادشاه بعدی کدام یک از این دو فرزند خواهد بود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۲۹۰۷-۳۲۴/۲۹۰۳) چون گو و طلخند به مردی رسیدند، این رقابت شدت گرفت (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۲۹۱۰-۳۲۴/۲۹۰۸) و میانجیگری مادر و بزرگان نیز کارساز نشد و میان طرفداران دو برادر درگیری بالا گرفت و در نهایت گو و طلخند بی هیچ لشکری رو در رو به گفتگو پرداختند. گو و طلخند به نبرد ایستادند. گو با اینکه جانش از رفتار طلخند سوخته بود، اما خشمش باعث بی‌خردی نشد و قبل از آغاز کارزار، پیامی به برادر فرستاد و وی را به آشتی دعوت نمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۰۴۷-۳۳۴/۳۰۶۱-۳۳۵) اما طلخند پیشنهاد گو را نپذیرفت و پاسخی تند به وی داد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۰۷۷-

۳۰۶۳/۳۳۵-۳۳۶) گو از سخنان طلخند دل‌آزرده شد و با پیری فرزانه در این باب مشورت نمود. پیر از وی خواست تا برای بار دوم پیامی به برادر بفرستد و او را از جنگ بازدارد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۱۴-۳۳۹/۳۰۹۷-۳۳۸) طلخند پیشنهاد گو را نپذیرفت و باز به تندی وی را پاسخ گفت. گو از آشتی‌جویی طلخند ناامید شد و رای جنگ نمود. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۴۶/۳۴۲)

گو و طلخند اولین رزم را آغاز نمودند و طلخند شکست خورد. گو باز پیام آشتی فرستاد و طلخند نپذیرفت. همان شب گو باز از پیرفرزانه چاره خواست و پیر رفتار طلخند را بخشش ایزدی دانست. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۹۶/۳۴۶) گو برای بار آخر سخنگویی نزد طلخند فرستاد و برادر را به آشتی خواند و وی را تهدید نمود که در صورتی که آشتی را نپذیرد، با وی وارد جنگ خواهد شد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۲۱۱-۳۴۷/۳۱۹۹-۳۴۶) طلخند باز پیام آشتی را گو را نپذیرفت و نبرد درگرفت و طلخند بر پشت پیل از شدت زخم‌ها جان باخت. چون خبر کشته‌شدن طلخند به گو رسید بر سر جنازه‌اش رسید و مویه نمود. اینجا نیز گو کشته شدن طلخند را کار سرنوشت می‌داند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۲۷۵-۳۲۶۸/۳۵۱)

## ۲-۱-۴ - عصیان گُستهَم و بندوی بر جان هرمز

هنگام هزیمت خسرو به روم، گروی و بندوی از نیمه راه بازگشتند و هرمز را خفه نمودند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۶۴۷-۵۱/۶۴۳)

## ۲-۱-۵ - خشم

## ۲-۱-۵-۱ - عصیان سام نریمان بر طفل نوری خویس، زال

چون زال به دنیا آمد، همه موهایش سپید بودند و یک هفته کسی را یارای این نبود که چنین رویداد شومی را به سام آگاهی دهد تا اینکه دایه سام ماجرای کودک را به او خبر داد. سام از دیدن وی سخت بر آشفت و با خدا به شکوه و گلایه برخاست. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۶-۵۷/۱۶۶-۱۶۵) پس خشمگین شد و دستور داد تا طفل نوری را به کوهستان برند و آنجا رها سازند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۱-۶۷/۱۶۶) سال‌ها بعد که سام خوابی دید و از موبدان تعبیر آن را خواست، موبدان وی را در رها کردن زال در کوهستان نکوهیدند و از وی خواستند که از درگاه خداوند برین عصیان پوزش طلب کند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۹-۱۰۳/۱۶۸-۱۶۹) سام در خواب دومش نیز به خاطر این عصیان مورد نکوهش قرار گرفت. خشم انگیزه سام برای عصیان بود.

## ۲-۱-۵-۲- عصیان شغاد بر جان رستم

شغاد فرزند زال و کنیزکی بود که پنهانی در خدمت زال بود. زال وی را نزد شاه کابل فرستاد تا برومند شود. چون شغاد به بلوغ رسید، شاه کابل وی را داماد خویش نمود. سرزمین کابل سالانه مالیاتی به رستم پرداخت می‌کردند و چون شغاد داماد کابلیان شد، چنین انتظار داشت تا بعد از آن، رستم کابل را از دادن مالیات معاف نماید. اما چون موعد مالیات فرا رسید، رستم بدون هیچ ملاحظه‌ای مالیات را از کابلیان ستاند و این به مزاج شغاد و شاه کابل خوش نیامد و کینه‌ورزی شغاد به برادرش رستم آغاز شد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۶۵-۴۴/۶۱) شغاد و شاه کابل بسیار اندیشیدند و شغاد به شاه پیشنهاد کرد تا سوری بسازند و نزد مهتران دعوای دروغین به راه بیندازد. سپس شغاد به حالت قهر از کابل به زابل برود و از شاه نزد رستم شکوه کند و وی را همراه خویش به کین‌خواهی به کابل آورد. نیز قرار شد تا شاه در نخجیرگاه چاه‌های فراوانی را فراهم سازد تا رستم را در یکی از آنها گرفتار کنند. شاه چنین کرد و سور را ترتیب داد و در حال مستی به شغاد پرخاش نمود و شغاد راه زاولستان را در پیش گرفت و ابتدا نزل زال و سپس نزد رستم رفت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۰۷-۴۴۷/۹۷) رستم چون سخنان شغاد را شنید، برآشفته و قصد لشکرکشی به کابل را نمود. اما شغاد برای اینکه رستم را تنها و بدون سپاه در چاه گرفتار نماید، بدو گفت که نیازی به لشکر نیست و تنها خود رستم کافیهست. شاه کابل نیز به گفته شغاد عمل نمود و چاه‌های زیادی در نخجیرگاه کردند. چون رستم راه کابل را در پیش گرفت، شغاد سواری نزد شاه کابل فرستاد و از آمدن رستم خبر داد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۳۶-۴۴۹/۱۲۷) رستم از گناه شاه کابل درگذشت و شاه وی را به بزم خویش دعوت نمود. پس از بزم، شاه کابل به رستم پیشنهاد نمود تا به نخجیرگاه روند و به شکار بپردازند. رستم پذیرفت و راهی نخجیرگاه شدند. رخس بوی خاک تازه را فهمید و از رفتن باز ایستاد، اما رستم تازیانه‌ای از سر خشم به او زد و چون رخس رفتن از سر گرفت، در چاه افتاد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۶۶-۴۵۱/۱۵۷) رستم چون چشم بر گشاد شغاد را بالای چاه دید و پی به مکر و نیرنگ وی برد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۶۹-۴۵۲/۱۷۰) و از شغاد خواست تا تیر و کمانش را به وی دهد تا از حمله حیوانات وحشی در امان باشد و آهسته‌آهسته در چاه جان دهد. شغاد تیر و کمان رستم را برای آورد و رستم با تیری وی را به درخت دوخت. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۰۱-۴۵۴/۱۹۳) نه تنها رستم، بلکه زواره نیز کشته عصیان شغاد بر علیه برادر است. چون فرامرز خبر کشته‌شدن رستم را به زابلستان برد، زال گربان چاک نمود و بر رستم موبید و شغاد را نفرین نمود.

## ۲-۱-۵-۳- اقدام به دخترکشی مرد تورانی

روزی توس و گیو و گودرز در صحرا مشغول شکار بودند که دختری زیبا رو یافتند. وقتی نام و نشانش را پرسیدند و حالش را جویا شدند، آگهی یافتند که تباری تورانی دارد و از دست پدر مست و خشمگین خویش گریخته که قصد جان دخترش را داشته است. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۱-۲۰۳/۲۸)

## ۲-۱-۵-۴- عصیان افراسیاب بر جان دخترش فرنگیس

بعد از مرگ سیاوش، فرنگیس بسیار ناله و مویه نمود و افراسیاب را نفرین کرد. چون ناله و زاری فرنگیس به گوش افراسیاب رسید، به گرسبوز فرمان داد تا وی را آنقدر چوب زند تا نطفه سیاوش را سقط کند و هیچ نشانی از او در توران باقی نماند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۳۰۶-۳۵۹/۲۲۹۹)

همه زبان به نفرین افراسیاب گشودند و پیلسم چون فرمان شاه را شنید، نزد لهماک و فرشیدورد رفت و آنها را آگاه ساخت. سپس هرسه به سوی پیران تاختند و وی را از ماجرا آگاه ساختند. پیران از شنیدن خبر از هوش رفت و چون به هوش آمد جامه درید و موی کند. رویی به پیران گفت چون درنگ کند، فرنگیس را نیز خواهند کشت. پیران با چند پهلوان دیگر دو روز و دو شب در راه بود تا اینکه خود را به درگاه افراسیاب رساند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۳۴۰-۳۶۲/۲۳۳۱) سپس از افراسیاب خواست تا از خون فرنگیس بگذرد و او را به وی بسپارد تا وقتی که کودک به دنیا آمد، طفل را در اختیار افراسیاب قرار دهد و افراسیاب نیز پذیرفت. بدین ترتیب فرنگیس و کیخسرو که در بطن مادر بود، از مرگ نجات یافتند. این عصیان نتیجه کینه‌توزی گرسبوز است و در جای جای داستان نیز تحریکات وی مشهود است.

## ۲-۱-۵-۵- عصیان کوش بر جان همسر و فرزندش

همسر کوش فرزندی زشت‌روی زایید و کوش از خشم، سر زنش را از تنش جدا کرد (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۹۷۳-۹۶۸) و سپس کودک را در بیشه رها نمود. (ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۹۷۷-۹۷۶)

## ۲-۱-۵-۶- عصیان کوش پیل‌دندان بر پدر خوانده خویش و کشتن برادر خوانده

پس از اینکه کوش پیل‌دندان بر نسب خویش پی برد، به سپاه چین پیوست و چون آبتین فهمید بر کوش شورید. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۱۶۸۳-۱۶۸۱) سوار پسر آبتین کوش را نکوهش نمود و از وی خواست تا دوباره به لشکر آبتین بپیوندد و با وی از سر مهر سخن گفت. اما کوش وی را بی‌اسب و بی‌سلاح یافت و وی را از سر خشم کشت و سر از تنش جدا نمود. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۱۷۰۰-۱۶۹۴) کوش چون به دیدار پدرش رفت، بریدن سر پسر آبتین را به وی مژده داد. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۱۷۰۶-۱۷۰۵)

## ۲-۱-۵-۷- عصیان کوش بر جان دختر خویش

کوش نامه‌ای به بزرگان چین نوشت و از آنان دختران زیبایشان را طلب کرد. وی پس از هم‌آغوشی با آنان، آنها را می‌آراست و بر دخترش عرضه می‌کرد تا بیشتر غصه خورد و عاقبت نیز دق مرگ شد. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۴۹۰۷-۴۸۹۷)

## ۲-۱-۵-۸ - عاشق‌شدن کوش بر دختر دیگر خویش و عصیان بر وی و کشتن دختر

کوش پس از شکست‌دادن قارن به خاوران گریخت و باز بیداد آغاز نمود. او این بار نیز دلباخته دختر خود شد و چون دخترش به هم‌آغوشی با وی تن نداد، خشمگین شد و او را سر برید. (ر.ک: ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۹۵۶۹-۹۵۶۰)

## ۳- تحلیل انگیزه‌های خویشاوندکشی:

برخی از انگیزه‌های خویشاوندکشی دارای فصول مشترک زیادی هستند و قابل تبدیل به یکدیگرند اما برای نتیجه‌گیری، بهتر است آن اشتراکات را در نظر بگیریم و انگیزه‌ها را به طور مجزا بررسی کنیم.

## ۳-۱- وسوسه ابلیس

«در دوران ضحاک تازی، اهرمن را با واژه تازی «ابلیس» در شاهنامه می‌بینیم که بر ضحاک تازی ظهور می‌کند، به و بسان یکی نیکخواه به نزد او می‌رود و وی را می‌فریبد» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۲۷۹) و ضحاک با این فریب جان پدر را می‌گیرد. «بدون تردید بزرگترین و پراسیب‌ترین حيله و نیرنگ اهریمن وسوسه نیکان و پاکان و تغییر و تبدیل صفات و ایجاد کبر و غرور و خودبینی و سبک‌ساری و بداندیشی و بدگمانی یا ترس و هراس یا آرزو خشم و کینه در آنان است که موجب گسستن فر ایزدی می‌شود» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۳۴). در واقع ضحاک دچار شری شد که از ابلیس و اندیشه‌ای اهریمنی به وی رسید. واژه شر به معنی بدی، فساد و ظلم اسمی است جامع رذایل و خطاها که در مقابل خیر قرار دارد (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «شر») در باور دین زرتشت هر چیز آسیب‌زننده و زیان‌دار بد نامیده می‌شود «و منشأ کلیه بدی‌ها و زشتی‌ها اهریمن است. هر چه در عالم پلیدی‌ها، بدی‌ها، تاریکی و جهل و ستم است از این مبدأ شر صادر می‌شود» (معین، ۱۳۷۱: ذیل «شر»)

## ۳-۲- حسادت

رشک‌بردن و حسادت دو نوع است. نوع سودمند آن می‌تواند به پیشرفت فردی منجر شود ولی نوع منفی و زیان‌بار آن «یک هیجان دردناک و ناخوشایند است که منجر به احساس پستی، خشونت و رنجش از اینکه ویژگی‌ای مورد دلخواه فرد است که در تصرف دیگران است» (یدالهی، الهه؛ سادات، میرسبحان، ۱۳۸۹، ص. ۱۰) و این انگیزه باعث چهار خویشاوندکشی در متون مورد بررسی قرار گرفته در این پژوهش، شده است. در بندهشن از رشک به عنوان دیو دروج کین‌توزی و بد چشمی یاد شده است. (بهار، ۱۳۸۱، ص. ۱۶۷)

### ۳-۳- کین

بر اساس اندیشه سرنوشت‌باورانه، حیات و ممات آدمی به خواست الهی بستگی دارد و هرگاه مشیت او علاقه یابد، دست آدمی از حیات کوتاه خواهد شد. نمود این امر در متون حماسی، کشته‌شدن پهلوانان است و نگاه فردوسی و فرهنگ جامعه‌ای که شاهنامه در خطاب به آنها سروده شده است، مرگ‌ها را ولو با دخالت آشکار عوامل مادی و انسانی و صرف نظر از قابل‌پیشگیری بودن یا نبودن آنها، به اراده الهی منتسب می‌کند. لذا بدیهی است که در این منظومه فکری، کین‌خواهی و انتقام‌جویی امری عبث و حتی فراتر از آن مقابله با مقدرات محتوم تلقی شود. در شاهنامه، کین‌خواهی کشته‌شدگان در نبرد نوعی عصیان بر تقدیری است که دست بشری از دخالت در آن کوتاه است و «در حقیقت قهرمانانی که در آغاز بر تقدیر می‌شورند، اندک‌اندک که غبارها می‌نشینند و آب‌ها که از آسیاب می‌افتند، در می‌یابند که بازیچه بوده‌اند نه بازیگر. در می‌یابند که اگرچه به امید آزادی از مدار تقدیر بر گرد خویش به چرخیدن درآمده‌اند، سرانجام به جای رسیدن به کام در افتاده‌اند» (سرامی، ۱۳۷۳، ص. ۶۱۹).

یافته‌های ما نشان می‌دهد که ۷۳ مورد کین‌خواهی در شاهنامه فردوسی وجود دارد که از این میان، در ۴۳ مورد، انتقام-جویی به انجام می‌رسد و عاصی بر تقدیر، موفق می‌شود انتقام خود را از هم‌اورد بازستاند. در ۳۰ مورد، با اینکه نیت انتقام وجود دارد، اما به تبع وجود موانعی، خواسته کین‌توز جامه تحقق نمی‌پوشد. انتقام رستم از خودش و کین‌خواهی گشتاسپ از ارجاسب به واسطه ممانعت بزرگان ناکام می‌ماند و سهراب مجال مقتضی برای کین‌خواهی از ایرانیان نمی‌یابد. در ۲۸ مورد دیگر نیز اگرچه قصد انتقام‌گیری وجود دارد، کین‌توز موفق نیست. بیشتر کین‌خواهی‌ها در قالب نبرد تن‌به‌تن و بیرون از صحنه‌های اصلی نبرد انجام گرفته است. از بین این کین‌خواهی‌ها تنها ۳ مورد به خویشاوندکشی منجر شده است.

### ۳-۴- آز

آز دیو پلیدی است که انسان را به زیاده‌خواهی و زیاده‌طلبی وا داشته و بر خرد انسان تاخته است. در اوستا، اهورامزدا خطاب به زرتشت چنین می‌گوید: «من فرّ ایرانی را برای درهم شکستن آز و نیز دشمن آفریدم». (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۰۴/یشت‌ها) از نظر فردوسی نیز «آز دیو شماره یک است». (یاحق، ۱۳۸۶: ۴۰)

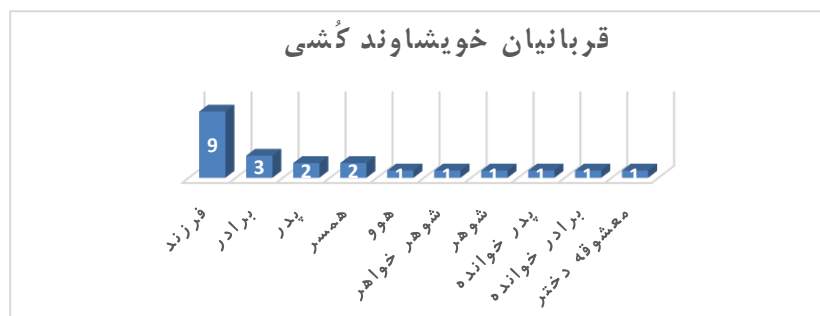


بیشترین خویشاوندکشی‌ها در این پژوهش با انگیزه خشم انجام یافته است. «در اوستا، اثم‌نامه دیوغصب و خشم است که پرستش دیوان را تجویز می‌کند ... خشم در آئین زرتشتی یکی از پراسیب‌ترین و شرورترین دیوان و با صفت «خونین سلاح» معرفی شده ... او رقیب فرشته اطاعت (سروش) است». (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۱) همچنین «خشم به معنی شتابان، نام دیوی است. درگاهان گفته می‌شود که بدکرداران بدو روی می‌آورند و پرهیزگاران به از میان بردن وی می‌کوشند. او دشمن رمه‌هاست. در اوستای تازه او دشمن اشه و پیام‌آور اهریمن است». (بهار، ۱۳۸۱: ۹۶)

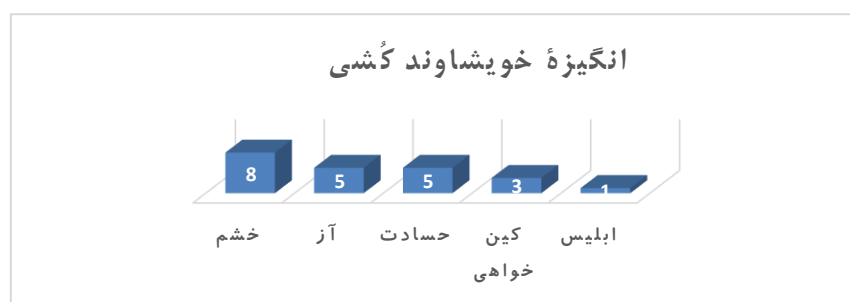
#### ۴- نتیجه‌گیری

ستاندن حق حیات از آدمی همواره عملی مجرمانه تلقی شده و در ناپسندی آن تردیدی نیست. کراهت این فعل و ابعاد و تبعات آن وقتی افزون‌تر می‌شود که عمل موصوف در قبال نزدیکان باشد. سراسر تاریخ بشر مشحون از مواردی است که پدر به قتل فرزند یا فرزند به قتل پدر مبادرت ورزیده است و یا فردی به دست افراد نزدیک کشته شده است. این اعمال می‌تواند انگیزه‌های گوناگونی داشته باشد. قتل‌های ناموسی، قتل بر سر مصادره قدرت، قتل بر سر درآمدن به یا خروج از دین یا آیینی و... از آن جمله‌اند. پیشتر در مقدمه اشاره شد که عصیان‌ها دو گونه‌اند: «اهورایی» و «اهریمنی» که مورد حاضر از نوع اخیر است. فرمان به پایان حیات یک انسان، که برترین آفریننده اهوراست، نمی‌تواند چیزی جز قرارگرفتن در سلک تابعان ابلیس باشد. اما مگر خود ابلیس، نخستین عاصی نیست؟ پس بیراه نخواهد بود اگر هم‌مسلمان او را نیز عاصی بخوانیم و البته باید بر آن بیفزاییم که این نوع از عصیان، عصیانی با ماهیت و انگیزه‌های اهریمنانه است که ویرانگر اخلاق و فطرت انسانی می‌باشد. بر اساس جدول شماره ۱ بیشترین آمار خویشاوندکشی در شاهنامه و کوشنامه مربوط به فرزندکشی است که از ۲۲ مورد، ۹ مورد را به خود اختصاص داده است و بر اساس جدول شماره ۲ نیز در میان انگیزه‌ها، خشم انگیزه غالب خویشاوندکشی در شاهنامه و کوشنامه است.

جدول شماره ۱



جدول شماره ۲



## منابع

### کتاب‌ها:

- ابن ابی‌الخیر، ایران‌شاه. (۱۳۷۷). کوشش‌نامه. به کوشش جلال متینی. چاپ اول، تهران: علمی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران. چاپ چهارم. تهران: آگه.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، یشت‌ها، تهران، انتشارات اساطیر
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه فارسی، تهران، موسسه لغت‌نامه
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۶۹). ۲۱ گفتار درباره شاهنامه فردوسی. شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳). از رنگ گل تا رنج خار. چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کامو، آلبر. (۱۳۸۷). عصیانگر. ترجمه مهستی بحرینی. چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۹)، «فردوسی و شاهنامه»، چ سوم، تهران: انتشارات توس
- معین، محمد (۱۳۶۳). مزدیسنا و ادب پارسی، به کوشش مهدخت معین، تهران: دانشگاه تهران
- معین، محمد، (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیر کبیر،
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران، موسسه فرهنگ معاصر.

### مقالات:

- صناعی، محمود. (۱۳۸۴). فردوسی استاد تراژدی، نامه فرهنگستان، شماره ۲۶، صص ۲۹-۴۸.
- غفوری‌نژاد، محمود و مرضیه رسول‌خانی شهانی. (۱۳۸۸). مقایسه تطبیقی مجازات در متون یهود و اسلام (در سه جرم قتل، زنا و سرقت)، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۶۱-۱۳۱.
- قیانچی، حسام. (۱۳۸۱). بررسی تطبیقی عنصر فعل در قتل عمدی، نشریه دانشکده الهیات مشهد، شماره ۵۷، صص ۱۲۴-۱۰۶.
- کسرای، محمد سالار. (۱۳۸۹). انقلاب: تحولات مفهومی یک واژه، مجله دانشنامه علوم اجتماعی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۱۳۳-۱۱۳.
- یدالهی، الهه؛ سادات، میرسبحان (۱۳۹۸). رویش روان‌شناسی اردیبهشت - شماره ۳۵، صص ۱۷۳ - ۱۶۱